



# زندگی فخر رازی

نوشته احمد طاهری عراقی

امام فخرالدین رازی عالم متکلم قرن ششم هجری از شمار شخصیت‌هایی است که در تاریخ فکر اسلامی تأثیری گران داشته است. بررسی‌های دقیق او در مباحث کلامی و فلسفی ورد و نقض‌هایش از برخی مذاهب و مکاتب کلامی، چه در نوشته‌هایش و چه در مناظرات و مباحثاتش و چه در مواعظ و خطبش، چندان در حفظ اصول عقاید جمهور مسلمین و در افکار مردم آن قرن و قرون بعد مؤثر بوده است که برخی وی را از شمار «مُجِدِّدان» شمرده‌اند.<sup>۱</sup> ذهنی نقاد و تحلیل‌گر، اندیشه‌ای روشن، معلوماتی گسترده، حافظه‌ای توانمند و بیانی روشن و گویا در گفتن و نوشتن همه با هم در وجود فخر رازی گرد آمده بود و به برکت کوشش مداوم

اودر زندگی شصت و دو ساله اش که یا به تحصیل گذشت و یا به تدریس و تألیف یا به مناظرات علمی و وعظ و تذکیر، میراثی گران و ارزشمند از کتب و رسائل در رشته های مختلف به جای گذارد. تأثیر کلام فخر رازی نه فقط در حوزه عالمان و طالب علمانی بوده که در حلقه درس و مجلس بحثش می نشستند و یا آثار مکتوب متعدّدش را می خواندند، بلکه فراتر از آن از طریق مواعظ و خطبش نیز جماعات بسیاری، از اعالی تا ادانی، بهره ور شدند و اثر پذیرفتند. و اگر کژی و بدعت و خرافه ای در عقایدشان بود زدودند و به طریق مستقیم حق گراییدند، که از آن جمله بودند بسیاری از معتقدان تشبیه و تجسیم که باور موروث را رها کردند و توحید و تنزیه را پذیرا شدند: گذشته از اینها در آن عصر که هنوز مکتبهای مختلف کلامی وجود داشت و مباحثات رایج بود و این سوی و آن سوی هنوز مجالس مناظره تشکیل می شد، شخصیت جدلی فخر رازی حرکتی تازه پدید آورد و سخنانش تأملات و تفکراتی برانگیخت و بحثها و فحصهایی نو پیش آورد. و چندین قرن حکما و متکلمین را به ردّ و نقض و یا دفاع و تأیید اقوالش مشغول کرد.

فخر الدّین رازی در خاندانی از اهل علم در ۲۵ رمضان ۵۴۴، یا به قولی ۲۵۴۳، در شهر ری متولد شد. نام و نسب او، به نوشته خود وی در آثارش و ضبط منابع شرح حالش، محمد بن عمر بن حسین بن حسن بن علی تیمی بکری قرشی است. نسبتش را به ابوبکر صدیق رسانیده اند<sup>۳</sup> و نسبت «بکری» اشاره بدان است. همچنانکه نسبت «تیمی»، منسوب به تیم بن مرّه، هم که شاخه ای و بطنی بوده است از قبیلّه قریش و شامل چندین خاندان از جمله خاندان ابوبکر، دالّ بر آن نسبت است. اینکه نیاکان فخر رازی بواقع بکری بوده اند یا به «ولاء» چنین نسبتی داشته اند، بتحقیق بر ما روشن نیست. به هر حال، می دانیم که در ایران خاندانهای بسیاری بوده اند که نسب خود را به ابوبکر صدیق می رسانیده اند و نسبت «بکری» (و گاه «صدیقی») داشته اند که از جمله معروفترین آنهایند: خاندانهای مولانا جلال الدین بلخی، شیخ ابوالنجیب سهروردی (متوفی ۵۱۲)، ابوالحسن علی مرغینانی (متوفی ۵۹۳، صاحب الهدایه)، ابواسحاق شیرازی (متوفی ۴۷۶، صاحب المهذب) و مجدالدین فیروزآبادی (متوفی ۸۱۷، صاحب القاموس).

خاندان فخر الدّین پیش از آنکه در ری متوطن شوند در طبرستان می زیسته اند، و گویا پیش از مهاجرت به طبرستان در مکه مقیم بوده اند. غیر از ابن الفوطی، که با تعبیر «السکی الاصل» درباره فخر رازی به سابقه توطن این خاندان در مکه اشاره می کند<sup>۴</sup>، تنها کسی که اطلاعات بیشتری درباره نیاکان فخر رازی دارد ابن الشعار (متوفی ۶۵۴) مورخ قریب العهد

به فخر رازی است که در کتاب عُقُود الْجُمان می گوید حسن، پدر جد فخر الدین، در مکه زاده شده بود و بازرگانی ثروتمند بود و چهل سال از عمرش را در مکه گذرانیده بود.<sup>۵</sup> این بیت از قصیده ابن عَنین شاعر (۵۴۹-۶۳۰) در مدیح فخر رازی که می گوید:

مَكِّيَّةُ الْأَنْسَابِ زَاكِيَةُ أَصْلُهَا وَ فُرُوعُهَا فَوْقَ السَّمَاءِ الْأَعْلَى  
نیز ظاهراً اشاره است به همین سابقه توطن خاندان فخر الدین در مکه. بتحقیق نمی دانیم که این خاندان از چه زمانی در ری سکنی گزیده بوده اند، ولی علی الاقل باید از زمان حسین، جد فخر الدین، که به نوشته ابن الشعار خطیب ری بوده است در ری مقیم بوده باشند.

پدر فخر الدین، ابوالقاسم ضیاء الدین عمر، در ری فقیه و متکلمی نامی بود که فقه را از ابومحمد بقوی (متوفی ۵۱۶) فقیه بزرگ شافعی آموخته بود و کلام را از ابوالقاسم انصاری (متوفی ۵۲۱) از شاگردان امام الحرمین جوینی<sup>۶</sup> و در کلام و مواعظ چندین اثر تألیف کرده بوده است<sup>۷</sup> که از آن جمله کتابی بوده به نام غایة المرام در علم کلام که سبکی آن را از بهترین آثار کلام اشعری می داند و شیوایی و زیبایی نثرش را می ستاید.<sup>۸</sup> ضیاء الدین عمر خطیب ری بود، و اینکه پسرش فخر الدین را گاه «ابن الخطیب» می خوانند در نسبت بدوست. و چون، گذشته از آگاهی از فقه و کلام و حدیث و تصوف، ادیبی شیوا سخن نیز بود، به حلقات درس و مجالس و عطف خلقی بسیار روی می آوردند.<sup>۹</sup>

استاد نخستین فخر الدین رازی پدرش بود. هم فقه را و هم کلام را نخست در نزد او آموخت. در مقدمه رساله تحصیل الحق که سلسله استادان خود را در فقه تا امام شافعی و در کلام تا ابوالحسن اشعری بر می شمارد، هر دورشته را از پدرش ضیاء الدین عمر آغاز کرده است.<sup>۱۱</sup> و در آثارش هر کجا نامی از پدرش برده با تعبیر «الامام السعید» از او یاد کرده و به مقام استادیش اشاره کرده است.<sup>۱۲</sup>

فخر الدین پس از مرگ پدرش چندی در نزد فقیه شافعی کمال الدین سمنانی (متوفی ۵۷۵) تلمذ کرد.<sup>۱۳</sup> و چون کمال سمنانی شاگرد و معید امام محمد بن یحیی (۴۷۶-۵۴۸) بوده است در نیشابور<sup>۱۴</sup> و فاتهش نیز در نیشابور اتفاق افتاده است<sup>۱۵</sup>، محتمل است که فخر رازی برای استفاده از درس او به نیشابور رفته باشد نه به سمنان آنچنان که برخی (شاید به اعتبار انتساب کمال الدین به سمنان) پنداشته اند.<sup>۱۶</sup>

پس از چندی فخر الدین به ری بازگشت و در نزد مجد الدین جیلی به تحصیل حکمت پرداخت. و چون مجد الدین را برای تدریس به مراغه دعوت کردند فخر الدین نیز به همراه او به مراغه رفت.<sup>۱۷</sup> و در آنجا در حلقه درس مجد الدین جیلی با شهاب الدین یحیی بن حبش

سهروردی (۵۴۹-۵۸۷) همدرس شد.<sup>۱۸</sup> از احوال و آثار ابن مجدالدین جیلی که در حوزهٔ درسش دو متفکر بزرگ قرن ششم، فخرالدین رازی و شهاب الدین سهروردی، با دو جهان بینی متفاوت پرورده شدند و یکی المباحث المشرقیة را نوشت و دیگری حکمة الاشراق را، متأسفانه اطلاعی نداریم<sup>۱۹</sup>؛ جز اینکه ابن ابی اصیبعه می گوید او از «افاضل عظام» زمان و دارای «تصانیف جلیله» بود.<sup>۲۰</sup> مرحوم استاد سعید نفیسی او را همان مجدالدین خلیل ممدوح خاقانی شروانی (متوفی ۵۹۵) دانسته است که او سه قطعه در مدیح خاقانی سروده بود و خاقانی در پاسخش و در مدحش قصیده‌ای گفت به مطلع:

الصُّوحِ ای دل که جان خواهم فشاند  
دست مستی بر جهان خواهم فشاند  
که از جمله ایات آن است:

بر جلال و مجد مجدالدین خلیل در مدحت بیکران خواهم فشاند<sup>۲۱</sup>  
ولی شخصیت این مجدالدین خلیل نیز بر ما ناشناخته است و نمی توان بیقین گفت که این مجدالدین خلیل همان مجدالدین جیلی است.

استادان دیگر فخررازی را نمی شناسیم. صفدی از کسی به نام طبسی مؤلف الحائز فی علم الروحانی (کذا) نام می برد.<sup>۲۲</sup> و ابن ابی اصیبعه به نقل از محیی الدین قاضی مرند می گوید که فخررازی در مرند بود و در مدرسه‌ای که پدر محیی الدین مدرّسش بود اقامت داشت و در نزد او فقه می آموخت.<sup>۲۳</sup> مؤلف متأخرتر ابن الکر بلائی (متوفی ۹۹۷) در روایتی نه چندان موثق، و آمیخته به افسانه، اشاره می کند که فخرالدین چندی در تبریز در مدرسه‌ای در محلهٔ گجیل تحصیل می کرده است.<sup>۲۴</sup> ابن حجر عسقلانی<sup>۲۵</sup> و فیروزآبادی<sup>۲۶</sup> شیخ سدیدالدین محمود بن علی بن حسن حمصی (یا: حمضی) رازی متکلم شیعی را از استادان فخرالدین رازی شمرده‌اند. ولی با ملاحظهٔ تعبیر ناآشنایانه‌ای که امام فخر در تفسیرش از این سدیدالدین رازی کرده است<sup>۲۷</sup> و نیز اختلافات شدید کلامی و جدایی فرق در آن عصر، احتمال تلمذ فخرالدین رازی در نزد سدیدالدین، قدری بعید می نماید.<sup>۲۸</sup>

فخرالدین رازی از دانشمندان اندک استاد است. یا قوت حموی از پسر فخررازی دربارهٔ استادان او سؤال می کند، او می گوید که پدرم استاد مشهوری نداشت. در آذربایجان چندی در نزد مجدالدین جیلی تلمذ کرد و سپس خداوند بر او گشایشی کرد و خود از کتابها فرا می گرفت.<sup>۲۹</sup> در حوزهٔ علوم عقلی هم، برخلاف علوم نقلی و بالاخص حدیث، تعدد مشایخ و اساتید اهمیتی کمتر داشت و فخررازی هم مانند برخی از مشاهیر حکماء ما، به تلمذ در خدمت دو سه تن استاد بسنده کرد و از کتب بهره می گرفت و به یاری هوش سرشار و ذهن

وقادش مسائل را خود می‌پرورانید و نقد و تحلیل می‌کرد.

فخرالدین پس از طی دوره تحصیلاتش، مرحله دیگر حیاتش را با سفر به بلاد مختلف آغاز می‌کند، و به بیشتر شهرهای بزرگ خراسان و ماوراءالنهر سفر می‌کند. به هر شهری فرود می‌آید با عالمانش به بحث و مناظره می‌نشیند. گاه به وعظ و تذکیر می‌پردازد و زمانی به تألیف و تدریس. در همه جا قدر می‌بیند و در صدر می‌نشیند. ولی گاهی هم آراء کلامیش اتباع برخی فرق را می‌آزارد و آشوبی به پا می‌کند.

نخستین بار که به خوارزم رفت با معتزلیان به بحث نشست. خوارزم در آن زمان در تحت حکم خوارزمشاه سلطان تکش بن ایل ارسلان (۵۶۸-۵۹۶) بود و دوره‌ای از آرامش و رونق فرهنگی را می‌گذرانید. و خوارزمشاهیان در رقابت با سلاجقه در ترویج علم و تشویق عالمان می‌کوشیدند. مذهب معتزله در خوارزم غلبه داشت و مقارن با اعتلاء مذهب اشعری و افول معتزله در قلمر و سلاجقه، در خطه خوارزم مذهب اعتزال به حیات خود ادامه می‌داد. و ظاهراً کسانی از معتزله خراسان و عراق عجم هم پس از صدارت یافتن خواجه نظام الملک (در سال ۴۵۶) و اعمال فشار بر معتزله به خوارزم رفته بودند. ابو مضر محمود بن جریر اصفهانی (متوفی ۵۰۷) از کسانی است که در ترویج مذهب اعتزال در خوارزم تأثیر بسیاری داشته است.<sup>۳۰</sup> همچنانکه پس از او ابوالقاسم زمخشری (متوفی ۵۳۸) و ابوالفتح مطرزی (متوفی ۶۱۰) از مبلغان مذهب اعتزال بودند. گذشته از اعتزال که مذهب غالب بود، خوارزم آن روز به خصوصیتی دیگر نیز ممتاز بود و آن رواج بحث و مناظره بود در مسائل کلامی. در همه جا از مجالس حکام و امراء تا مساجد و مدارس مجلسهای بحث و مناظره تشکیل می‌شد. مردم شهر جرجانیه خوارزم، به گفته زکریاء قزوینی، حتی در کوچه و بازار هم به بحث در مسائل کلامی می‌پرداختند و شگفت آنکه در آن بحثها هم جانب انصاف را رعایت می‌کردند و تعصبی نمی‌ورزیدند. خوارزم با چنین جاذبه‌های فرهنگی فخرالدین رازی را به سوی خود فرا خواند.

تاریخ دقیق سفر فخرالدین به خوارزم معلوم نیست. ولی در مقدمه کتاب جامع العلوم که آن را برای سلطان تکش نوشته است می‌گوید که «مدت سه سال در دارالملک خوارزم در نشر علم روزگار گذرانیده».<sup>۳۲</sup> از خلال این کتاب هم تاریخی به دست نمی‌آید، جز اینکه در فصل مربوط به «علم التواریخ» که در آن ذکر موجزی هست از سلطنت تکش بن ایل ارسلان، چون به حوادثی مانند جنگ با مؤید ایبه و با کافران، که از حوادث اوائل سلطنت تکش است، اشاره می‌کند<sup>۳۳</sup> و در آن ذکری از وقایع سنوات بعد نیست، می‌توان حدس زد که سفر

فخرالدین به خوارزم و اقامت او در آنجا در دهه ۵۷۰ و به احتمال قریب به یقین (به قرینه سفرش به سرخس در حدود ۵۸۰) در اواخر آن دهه بوده است.

در همین سفر خوارزم بود که علاءالدین محمد پسر سلطان تکش در نزد فخررازی تلمذ می‌کرد.<sup>۳۴</sup> امام فخر در این سفر در دفاع از مذهب اشعری با خوارزمیان معتزلی مذهب مناظراتی داشته است. از تفصیل این مناظرات بی‌خبریم. و اگرچه در آن زمان در خوارزم کسانی چون ابوالفتح مُطَّرَزی و محمد بن ابی القاسم بقالی و ابوالقاسم محمود عارضی بوده‌اند که بالاخص به بحث و مناظره شهرت داشته‌اند<sup>۳۵</sup>، بتحقیق نمی‌دانیم که امام فخر با چه کسانی به بحث نشست است. ولی آنچنانکه در یکی از آثارش نقل کرده است، یکی از مناظراتش با جمعی از معتزله درباره جبر و اختیار بوده است.<sup>۳۶</sup> زکریاء قزوینی نیز حکایاتی از مباحثات او در خوارزم آورده است.<sup>۳۷</sup> به هر حال، علی‌رغم انصاف و تسامح خوارزمیان (به قول قزوینی) و نیز نزدیکی فخررازی به خوارزمشاه و ولیعهدش علاءالدین محمد، برخورد عقائد فخرالدین با خوارزمیان چنان بود که او را از خوارزم اخراج کردند.<sup>۳۸</sup> امام فخر در خوارزم، چنانکه خود در تفسیرش ذکر کرده است، با شخصی مسیحی که به خوارزم وارد شده بوده است نیز درباره نبوت خاصه و حقیقت معجزه و شخص عیسی مسیح (ع) مباحثه کرده و عقیده مسیحیان را درباره الوهیت عیسی رد کرده است.<sup>۳۹</sup>

امام فخر پس از خروج از خوارزم عازم ماوراءالنهر شد. و چند سالی در شهرهای مختلف بخارا و سمرقند و خجند و بناکت اقامت کرد. این سفر در حدود سال ۵۸۰ آغاز شد. زیرا به گفته قفطی فخررازی در مسیر خود به ماوراءالنهر در حدود سال ۵۸۰ در سرخس برثقه‌الدین عبدالرحمن بن عبدالکریم سرخسی طیب وارد شد و چندی میهمان او بود و از اکرام و احسانش بهره‌مند بود. فخرالدین برای قدردانی از این دوست پزشک و حکیمش شرحی بر کلیات قانون ابن سینا نوشت و آن را به نام او کرد.<sup>۴۰</sup>

در ماوراءالنهر مذهب حنفی اکثریت داشت و حنفیان در کلام پیر و ماتریدی بودند و با شافعیان اشعری مذهب خلافی داشتند. امام فخر در شهرهای ماوراءالنهر با علمای حنفی در مسائل کلامی و فقهی مناظراتی کرده است که خوشبختانه مجموعۀ این مناظرات به قلم خود وی باقی مانده و به چاپ رسیده است.

نخستین شهر ماوراءالنهر که فخرالدین در آن اقامت کرد بخارا بود.<sup>۴۱</sup> بخارا در آن زمان نوعی استقلال داخلی داشت و ریاست شهر به نحو موروثی در دست خاندانی از اشراف علماء حنفی مذهب به نام آل برهان (یا: بنی مازہ) بود. و در هنگام اقامت امام فخر در بخارا

ریاست با صدر جهان برهان الدین عبدالعزیز بن عمر بود.<sup>۴۲</sup> آل برهان از مشوقان علم و ادب بودند. در عهد حکومت آنان در بخارا، که همواره از مراکز مهم علمی و ادبی جهان اسلام بود، عالمان و شاعران بسیاری گرد آمده بودند. فخر الدین نیز از آل برهان چشمداشت حمایتی داشت، ولی برخلاف انتظار بهره‌ای نیافت و به گفته قفطی در سفر بخارا با دشواری نیز مواجه شد.<sup>۴۳</sup> در بخارا مجلسهایی برای مناظره تشکیل شد و فخر الدین با علمای بخارا به بحث نشست. از کسانی که با وی مناظره کرده‌اند یکی رضی الدین نیشابوری است که فخر الدین او را مردی راست‌اندیش ولی کندذهن و دیریاب وصف می‌کند.<sup>۴۴</sup> و دیگر رکن الدین قزوینی (ابوحامد محمد بن احمد متوفی ۶۳۶) است شاگرد رضی الدین نیشابوری که برخلاف استاد خود به مذهب شافعی بود.<sup>۴۵</sup> و در دوسه مجلس با عالمی دیگر به نام نور الدین احمد بن محمد صابونی بحث کرد.<sup>۴۶</sup>

در سال ۵۸۲ فخر رازی در بخارا بود. در این سال همه منجمان پیش بینی کرده بودند که در ۲۹ جمادی الآخرة آن سال به سبب قران کواکب طوفانی عظیم و مهیب همه عالم را فرا می‌گیرد و جهان را دگرگون می‌سازد. خوف و وحشت همه جا را فرا گرفته بود. برخی در پی ساختن پناهگاهی بودند و بسیاری با جانی بیمناک تن به قضای آسمانی داده بودند.<sup>۴۷</sup> همه جا سخن از آن حادثه بود، حتی در مجالس علما. شرف الدین محمد بن مسعودی از عالمان بخارا که فخر رازی او را به فضل و ذکاء و دانش فلسفه ستوده است<sup>۴۸</sup>، در همان ایام وحشت در مجلسی با جمعی دیگر بجذ و باورد درباره آن واقعه سخن می‌گفت، که فخر الدین در رد آن پیشگویی و مسائل دیگر احکام نجوم با او بحث و مناظره‌ای آغاز کرد.<sup>۴۹</sup> با همین شرف الدین مسعودی در مجلسی دیگر درباره کتاب الملل و التحل شهرستانی و نیز کتابهای المستصفی و شفاء الغلیل غزالی بحث کرده است.<sup>۵۰</sup>

امام فخر از بخارا به سمرقند رفت. و در آنجا با فرید الدین غیلانی که استاد فلسفه بود و کتابهای شرح الاشارات و المباحث المشرقیة و الملخص فخر رازی را تدریس می‌کرد به بحث نشست. فخر رازی از سمرقند دیگر باره به بخارا بازگشت و این بار نیز با رضی الدین نیشابوری مناظراتی کرد.<sup>۵۱</sup> از جمله آثاری که در این سفر ماوراء النهر نوشته است رساله اثبات جزء لایتجزی است که به گفته خود وی در پایان رساله نیمی از آن را در ماوراء النهر نوشت و از آن رساله ناتمام نسخه‌های بسیار در بلاد پراکنده شد. تا آنکه هفت سال بعد در شهر مرو به خواهش دوستی آن را به اتمام رسانید.<sup>۵۲</sup> پس از سالها اقامت در ماوراء النهر فخر رازی به ری بازگشت.<sup>۵۳</sup> ولی دیری نگذشت که دگر بار به سوی مشرق، به سرزمین

غوریان، سفر کرد.

ولایت غور به سرزمین میانه هرات و غزنه می‌گفتند که در قرن ششم ملوک محلی آل شَنَسَب بر آنجا به استقلال حکم می‌راندند و گاه به سرزمینهای مجاور نیز تجاوز می‌کردند و قلمرو خود را می‌گسترند. در زمان سفر فخرالدین رازی غیاث‌الدین محمد پادشاه غور بود. در مدت طولانی حکومتش (۵۵۸-۵۹۹) مملکت غور قدرت و توانی یافته بود و قلمرو خود را گسترش داده بود و عالمان و شاعران بسیاری را در پایتخت خود فیروزکوه گرد آورده بود. مردم غور بر مذهب کرامی بودند؛ مذهب محمد بن کرام (متوفی ۲۵۵) که قائل به نوعی تشبیه و تجسیم بود. ملوک غور نیز چون عامه مردم ولایت غور کرامی مذهب بودند.<sup>۵۴</sup> ولی سلطان غیاث‌الدین محمد در سال ۵۹۵ خود آن مذهب را رها کرد و مذهب شافعی و عقیده اشعری را برگزید. این تغییر مذهب که برخی انگیزه‌اش را دیدن خوابی پنداشته‌اند<sup>۵۵</sup> و برخی آن را از اثر ارشادات وحیدالدین محمد بن محمود مروردی فقیه شافعی (متوفی ۵۹۹) دانسته‌اند،<sup>۵۶</sup> احتمالاً پیش از آنکه تحت تأثیر متکلمان و فقهاء شافعی چون وحیدالدین مروردی یا فخرالدین رازی باشد نیازی سیاسی بوده است برای پادشاهی که اینک از ولایتی محصور در کوهستانهای غور بیرون آمده بود و قلمرو حکومتش را به شهرهای خراسان و سیستان کشانده بود و با خوارزمشاهیان به رقابت و نبرد برخاسته بود و با دارالخلافه بغداد پیوند استوار کرده بود. و باید برای جلب قلوب اکثریت مسلمین از آیین ولایتی خود که در نظر اکثر مسلمین هم مطعون بود دست بشوید و یکی از مذاهب مقبول جمهور مسلمین را، حنفی یا شافعی را، برگزیند. و او مذهب شافعی را برگزید، و به شافعیان توجه خاص مبذول داشت و برای آنان در خراسان مدارس و مساجدی ساخت.<sup>۵۷</sup> و برای خدمت بیشتر به شافعیان در شهر هرات که از سال ۵۷۱ در تصرف وی در آمده بود، مسجد جامع عظیمی برای امام فخرالدین رازی ساخت و امام هر روز جمعه در آنجا نماز و خطبه می‌کرد.<sup>۵۸</sup> و در آن شهر امام فخر به «شیخ الاسلام» ملقب شد.<sup>۵۹</sup>

«شیخ الاسلام» در آن زمان فقط عنوان و لقبی افتخاری بود و هنوز مانند عصر عثمانی دارای مؤسسه و نهادی اجتماعی نشده بود. از اواخر قرن چهارم چنین لقبی را به برخی از علما و عرفا می‌دادند<sup>۶۰</sup> که ظاهراً قدیم‌ترین شخصیت شافعی مذهبی که چنین لقبی داشته است ابو عثمان اسماعیل بن عبدالرحمن صابونی (متوفی ۴۴۹) بود که شافعیان معاصرش عنوان «شیخ الاسلام» را (و گاه شیخ الاسلام خراسان را) به طور مطلق درباره او به کار می‌بردند.<sup>۶۱</sup> از معاصران و علمای قریب‌العهد به امام فخر نیز کسانی چنین لقبی داشته‌اند.



تغییر مذهب سلطان غیاث الدین با اعتراض غوریان مواجه شد. امام صدرالدین علی بن هیصم نیشابوری کرامی در اعتراض به پادشاه شعری سرود و خاک غوریان را ترک گفت و به نیشابور رفت.<sup>۶۲</sup> از سوی دیگر امام فخر در هرات در درس و بحث و مناظره و مناقشه و وعظ و تذکیر عقاید خود را در دفاع از مذهب شافعی و عقیده اشعری ردّ اقوال کرامیه به وجهی نیکو و آراسته به براهین عرضه می کرد، و در جان و دل مخاطبان مؤثر می افتاد و برخی را به تغییر مذهب و امی داشت.<sup>۶۳</sup> این همه کرامیان متعصب را آزرده می کرد و به آزار امام فخر برمی انگیخت. و شدت آن خصومتها سرانجام به شورشى انجامید.

در سال ۵۹۵ کرامیان امام فخر را برای بحث و مناظره به فیروزکوه پایتخت غوریان فراخواندند. و مردم آنجا همه کرامی بودند. مجلسی در حضور سلطان غیاث الدین آراستند و فقها و متکلمین سه مذهب کرامیه و حنفیه و شافعیه به مناظره پرداختند. مدافع کرامیه در آن مجلس قاضی ابن القدوه (مجدالدین عبدالمجید بن عمر) بود که به زهد و علم شهرت داشت. و از خاندانهای متنفذ غور بود. فخرالدین رازی بر او غالب شد و ظاهراً ناسزایی هم بدو گفت. فردای آن روز پسر عمّ ابن قدوه در مسجد جامع به منبر رفت و پس از مقدماتی گفت: «ای مردم، ما غیر از آنچه رسول الله (صلعم) گفته است نمی گوئیم. علم ارسطاطالیس را نمی دانیم و از کفریات ابن سینا و فلسفه فارابی بی خبریم. ولی دیروز شیخی از شیوخ اسلام را که مدافع دین خدا و سنت مصطفی (صلعم) بود خرد داشتند و ناسزا گفتند» و گریه سرداد و ضجه کرد. و مردم همه به گریه افتادند و خشمگین از جامع بیرون ریختند. غلغله و غوغایی شد شورش و آشوب شهر را فراگرفت. ملک ضیاءالدین پسر عم سلطان غیاث الدین، هم که کرامی متعصبی بود و از مخالفان سرسخت فخررازی بود و همه وقت از او به عنوان فیلسوف و زندیق نزد سلطان بدگویی می کرد، شورشیان را یاری می داد. نزدیک بود که کار بالا گیرد و خونها ریخته شود که سلطان غیاث الدین چاره را در اخراج فخررازی دید. و فخرالدین گریزان به هرات بازگشت.<sup>۶۴</sup>

ملک غیاث الدین برادری داشت به نام معزالدین محمد (ملقب به شهاب الدین غوری) که از جانب او امارت غزنه را داشت و فتوحات بسیاری بخصوص در خطه هندوستان کرده بود و در تحکیم و تقویت و گسترش دولت غوری سهم وافری داشت و پس از مرگ غیاث الدین به عنوان سلطان در غزنه به تخت نشست و تا زمان قتلش در سال ۶۰۲ دولت غوریان همچنان قدرتمند بود و پس از او به افول گرایید. شهاب الدین غوری نیز همانند برادرش فخرالدین رازی را بزرگ می داشت و بدو ارادت می نمود و در مجالس موعظه و مناظره اش حاضر

می شد. امام فخر در رسالهٔ مناظرات به سفرش به غزنه که مرکز حکومت شهاب الدین بوده است اشاره می کند.<sup>۶۵</sup> و از جمله واقعات این سفر مباحثهٔ اوست با قاضی غزنه که به گفتهٔ او مردی «حسود و قلیل العلم و کثیر التصنع» بود و گروهی از عوام را جمع کرده بود و با خود به مجلس مناظره آورده بود تا آشوبی برانگیزد.<sup>۶۶</sup> سفر و اقامت او در غزنه ظاهراً مکرراً اتفاق افتاده بوده است چنانکه خود در التفسیر الکبیر متذکر شده است در محرم ۶۰۱ و صفر ۶۰۲ در غزنه بوده است.<sup>۶۷</sup> ولی نمی دانیم این دو سال را متوالیاً آنجا بوده است یا نه.

فخررازی در رسالهٔ مناظرات به سفرش به هند اشاره کرده است.<sup>۶۸</sup> و در نامه‌ای که به همراه نسخه‌ای از شرح عیون الحکمة برای سید صدرالدین علی بن ناصر حسینی سرخسی از بزرگان نیشابور فرستاده است می گوید دو بار به هندوستان سفر کرده است.<sup>۶۹</sup> احتمالاً او در ایام اقامتش در غزنه به همراه شهاب الدین غوری به هند رفته بوده است. شهاب الدین هم در زمانی که از جانب برادرش حاکم غزنه بود (۵۶۹-۵۹۹) و هم در زمان سلطنتش (۵۹۹-۶۰۲) مکرراً به هندوستان لشکر کشید و شهرهای بسیاری را متصرف شد که زمینهٔ تداوم حکومت مسلمانان را در آنجا فراهم آورد. تاریخ ده بار لشکرکشی شهاب الدین به هند معلوم است.<sup>۷۰</sup> ولی بتحقیق نمی دانیم فخررازی در کدام یک از این سفرها همراه شهاب الدین بوده است.

شهاب الدین از آغاز سلطنتش (۲۷ جمادی الاولی ۵۹۹) گرفتار جنگ با دو همسایهٔ قدرتمند خود خوارزمشاهیان و قراختیایان شد و جنگهای بسیاری با آنان کرد که به شکست و عقب نشینی اش انجامید. در سال ۶۰۱ پس از شکست سختی که از قراختیایان خورد تن به مصالحه داد ولی در پی انتقام جویی بود تا آنکه پس از حمله‌ای به هند و فراهم کردن مال و خواسته و سپاهی در سال ۶۰۲ از لاهور به قصد جنگ با قراختیایان حرکت کرد. در بین راه در محلی در کنار رودی اردوزد. در روز اول شعبان ۶۰۲ به هنگامی که سلطان استراحت می کرد، چهارتن از کنار رود برآمدند و شهاب الدین را به قتل رسانیدند. گفته اند که آنان از ملاحظهٔ اسماعیلیهٔ بوده اند که بین آنان و غوریان نبرد بوده است.<sup>۷۱</sup> ابن الاثیر دربارهٔ حادثهٔ قتل سلطان شهاب الدین مطلبی بالنسبه مفصلتر دارد و از آن معلوم می شود که امام فخر الدین رازی در آن سفر و به هنگام وقوع آن حادثه همراه اردوی سلطان بوده است. ابن الاثیر می نویسد: پس از قتل سلطان و آشوبی که در خرگاه او پدید آمد، برخی از مفسدان اهل غزنه به مالیک و غلامان سلطان گفتند: قاتل اصلی فخر الدین رازی است. او با خوارزمشاه ارتباط دارد و طرح و توطئهٔ این قتل از اوست. غلامان حمله آوردند که فخر الدین را بکشند.

فخرالدین به مؤید الملك وزیر پناه برد. و وزیر مخفیانه او را به جای امنی فرستاد.<sup>۷۲</sup> در منابع دیگر به وقوع چنین حادثه‌ای برای فخر رازی اشاره نشده است. ولی در نامه‌ای که فخرالدین به صدرالدین حسینی سرخسی نوشته است، پس از ذکر سفر هند اشاره می‌کند به گرفتاری و حضورش در نبرد و کشمکش دو گروه متخاصم و نزدیکی آفت و مصیبتی و نجاتش از معرکه و مهلکه به لطف حق: «لقد قضی الله تعالی علی بالدخول فی ديار الهند مرتین والحضور فی معركة الطائفتین المتقاتلتین. وقویت موجبات الآفات وعظمت اسباب المخافات. وکنت غافلاً عن کیفیة استعدادها والتیامها غیر واقف علی استکمالها وانتظامها، الا ان الله تعالی برحمته التي يتوقف سطوع نورها علی حیل المحتالین واجتهاد الطالبین عصمنی من تلك المحنة العظيمة والآفات الجسيمة. وانا الآن ساکن خطة هرات افاض الله علیها انواع الخیرات».<sup>۷۳</sup> اگر مقصود فخر رازی از این واقعه حادثه‌ای خاص در هندوستان و نبردهای غوریان و هندیان نباشد (که بعید می‌نماید فخرالدین در آنها درگیر شده باشد) احتمال بسیار می‌رود که منظور او همان واقعه قتل سلطان شهاب الدین و حوادث تابعه آن باشد. و چون بلافاصله پس از قتل سلطان، به گفته ابن الاثیر، بین امراء کبار و غلامان و ممالیک دو دستگی پدید آمد و آشوب و جدال بالا گرفت، مقصود فخرالدین از «معرکه الطائفتین المتقاتلتین» می‌تواند همان دو گروه متخاصم در اردوی سلطان شهاب الدین باشد.

ملك بهاء الدین سام، خواهرزاده غیاث الدین غوری که در بامیان امارت داشت به علم دوستی شهرت یافته بود و علما و شعرای بسیاری را در بامیان گرد آورده بود. امام فخر با او نیز پیوند داشت و به گفته منهاج سراج «مدتها در ظل رأفت و حمایت او بود».<sup>۷۴</sup> البراهین البهائیه را که کتابی است در علم کلام به فارسی به نام این امیر نوشت.<sup>۷۵</sup> در اواسط سال ۶۰۱ که محمد فرزند جوان امام فخر درگذشت<sup>۷۶</sup>، ملك بهاء الدین تعزیت نامه‌ای برای او (ظاهراً به هرات) فرستاد. و فخرالدین در پاسخ وی رساله‌ای کوتاه به فارسی تألیف کرد در باب روح و مرگ و آن را به بامیان تختگاه بهاء الدین سام فرستاد.<sup>۷۷</sup> کتاب شرح اسماء الله الحسنی را هم رازی به نام او کرده و در مقدمه آن از اکرامات او در حق خود یاد کرده است.<sup>۷۸</sup>

در زمانی که غوریان بر غور و غزنه و بامیان حکم می‌راندند، خوارزمشاه سلطان علاء الدین تکش که مازندران و نیمی از خراسان را متصرف شده بود در سال ۵۸۸ به قلمرو سلاجقه عراق حمله کرد وری و شهرهای دیگر عراق عجم را تا حد اسدآباد همدان گرفت و

تفرل بن ارسلان‌شاه سلجوقی را کشت. روابط سلطان تکش با خلیفه عبّاسی الناصرالدین الله (خلافت: ۵۷۵-۶۲۲) سخت تیره شد و جنگهایی هم در میان سپاهیان خلیفه و خوارزمشاه در همدان درگرفت. خلیفه الناصر به شیوه مرسوم خود در پی تحریک ملوک و سلاطین مجاور علیه تکش برآمد و بدین منظور ملوک غور را که از دیر باز با خوارزمشاهیان نفاق و خلاف و منافسه داشتند برگزید. و در حدود سالهای ۵۹۰-۵۹۲ چند بار سفرایی به دربار غیاث الدین غوری فرستاد و او را بر تکش شورانید. از جمله آن سفرای یکی فقیه شافعی و مدرس نظامیه بغداد ابن الربیع (یحیی بن ربیع، متوفی ۶۰۶) بود.<sup>۷۹</sup> امام فخرالدین رازی هم به عنوان سفیر بین غور و بغداد نقشی داشت و اگر چه سالها پیش از آن به نام سلطان تکش کتاب نوشته بود، خروج و طغیان او را بر خلیفه واجب الاطاعه تحمّل نکرد و به فیروز-کوه پایتخت غوریان رفت و روز جمعه‌ای خطبه کرد و به هنگام خطبه در حضور سلطان غیاث الدین گفت: «یا ایها المستغاث! المستغاث من تکش الطاغی الباغی». و بعد به همراه مولانا سراج الدین جوزجانی (بدر مؤلف طبقات ناصری) از علما و رجال غور عازم بغداد شد. سراج الدین در بین راه در مکران درگذشت.<sup>۸۰</sup> معلوم نیست که فخرالدین سفر را ادامه داد و سفارت را به انجام رسانید یا نه. در منابع موجود در دسترس در این باب اشاره‌ای نیست. قول ابن السّاعی (متوفی ۶۷۴) که می‌گوید: «فخر رازی با آنکه آرزوی سفر به بغداد داشت عوائق روزگار مانع آمد»<sup>۸۱</sup>، شاید احتمالاً دلیلی باشد بر آنکه او سفر را به اتمام نرسانیده و به بغداد نرفته باشد.<sup>۸۲</sup>

پس از مرگ سلطان تکش در ۵۹۶ و سلطنت علاء الدین محمد خوارزمشاه چندی آتش جنگ در میانه خوارزمشاهیان و غوریان شعله‌ور بود ولی عاقبت به صلح خوارزمشاه و شهاب الدین غوری انجامید. اما دیری نپایید که شهاب الدین در ۶۰۲ کشته شد و خوارزمشاه تمامی خراسان را به تصرف خود در آورد. فخر رازی در آن هنگام در هرات می‌زیست. و چون با علاء الدین محمد خوارزمشاه عهد مودتی و بر او حق تعلیمی داشت، از این دگرگونیها آسیبی ندید. و همچنان با عزّت و حرمت می‌زیست و سلطان در بزرگداشتش می‌کوشید.

در سال ۶۰۵ فخرالدین در خوارزم بود.<sup>۸۳</sup> در آنجا، ظاهراً در اواخر آن سال، سخت بیمار شد.<sup>۸۴</sup> سبب این بیماری را برخی زهری دانسته‌اند که کرامیان در غذای او ریخته بوده‌اند.<sup>۸۵</sup> فخرالدین از خوارزم به هرات بازگشت. و بیماریش شدت گرفت. در آن حال در روز ۲۱ محرم ۶۰۶، شاگردش ابراهیم بن ابی بکر اصفهانی را طلبید و وصیت نامه خود را بر او املاء

کرد. این وصیت‌نامه طولانی که عقائد و آراء فخرالدین را در ماههای اخیر عمرش باز می‌نماید از سندهای مهم برای مطالعه زندگی و افکار اوست.<sup>۸۶</sup> فخرالدین ماهها در بستر بیماری بود تا آنکه سرانجام در روز دوشنبه اول شوال (عید فطر) سال ۶۰۶ از این جهان درگذشت.<sup>۸۷</sup> چون خود او در وصیت‌نامه‌اش خواسته بوده است که خیر مرگش را پوشیده دارند و مردمان را آگاه نکنند و به آرامی کفن و دفنش کنند، در همان روز وفاتش بی هیچ تشریفاتی در هرات در دامنه کوهی نزدیک قریه مزداخان که جزء بلوک خیابان بوده است به خاکش سپردند.<sup>۸۸</sup> خیابان از نواحی زیبا و خوش آب و هوای شمال هرات است و در قرون پیش غیر از بیمارستان و مدارس و مساجد و خانقاههای باشکوه مقابر بسیاری از علما و مشایخ و شعرا نیز در آنجا بوده است<sup>۹۰</sup> که از آن میان مزار امام فخر رازی که در شمال غربی خیابان واقع بوده عمارتی زیبا و صحنی وسیع داشته<sup>۹۱</sup> که تا عهد صفوی بر جای بوده است. به هر حال، در اینکه تربت فخر رازی در خیابان هرات واقع است شکی و اختلافی نیست. از میان مورخان تنها قفطی است و به تبع او ابن العبری (که همه اقوالش در باب فخر رازی مأخوذ است از او) که می‌گوید: «امام فخر را از بیم عوام و غوغا در خانه خودش دفن کردند».<sup>۹۲</sup> ولی با ملاحظه اجماع مورخان<sup>۹۳</sup> در باب محل دفن و نیز خواست خود امام فخر در وصیت‌نامه، در صحت این قول تردید است.

عمارات و ابنیه مزار امام فخر به مانند بسیاری از مزارات و آثار تاریخی دیگر در عصر صفوی به سبب جنگهای پیایی ویران شد تا آنکه در سال ۱۳۲۴ هجری قمری به همت یکی از خیران هرات عمارات و ایوانی بر تربتش ساختند و لوح قبرش را به کتیبه‌ای آراستند. و پس از آن در سال ۱۳۲۴ هجری شمسی (۱۳۷۰ هجری قمری) عمارت مزار را توسعه دادند و ابنیه‌ای نو در آنجا ساختند.<sup>۹۴</sup>

فخرالدین مردی بود میانه بالا و تنومند و انبوه ریش، با خلقتی خوش و صوتی نیکو و گیرا.<sup>۹۵</sup> ذهنی تند و تیز داشت و نظری دقیق و موشکاف، و اندیشه‌ای تحلیل‌گر و نقاد و جدلی، و قدرتی در بیان رسا و روشن مقصود، و دانشی گسترده و ژرف از انواع علوم و معارف عصر خود، و حافظه‌ای سخت توانمند.<sup>۹۶</sup> به هر دو زبان فارسی و عربی به همان شیوایی و رسایی که می‌نوشت، سخن می‌گفت و وعظ می‌کرد.<sup>۹۷</sup> و به هر دو زبان شعر می‌سرود.<sup>۹۸</sup> چهره‌ای که از او در رساله مناظرات به خواننده عرضه می‌شود، مردی را می‌نمایاند: مطمئن به نفس و مغرور و معتقد به صحت گفتار و حقایق عقایدش و متوقع احترام و تعظیم از سوی دیگران. رعایت نکردن آداب مرسوم اجتماعی در حق او در رفتارش با دیگران اثر می‌گذارد. اسائه

ادب و کوتاهی در احترام نهادن را، بی هیچ درویشی و تسامح و گذشتی، مقابله به مثل می‌کند.<sup>۹۹</sup> ضعفهای حریفان و خصمان مناظره را یکایک برمی‌شمارد.<sup>۱۰۰</sup> و گاه به طنز و سخره از آنان یاد می‌کند.<sup>۱۰۱</sup> و گاهی چندان عقائد آنان را غیر قابل تحمل می‌پندارد که آرزو می‌کند کاش هرگز به شهر و دیارشان نیامده بود.<sup>۱۰۲</sup> آراء مخالفان را به تندى و تیزی نقد می‌کند.<sup>۱۰۳</sup> و فراتر از این به بزرگان پیشین چون غزالی و شهرستانی که مرجعیتی علمی داشته‌اند سخت حمله می‌کند و آثارشان را به نقد می‌کشد.<sup>۱۰۴</sup> آن غرور علمی و اطمینان به حقانیت خود که در جوانی و در دههٔ چهل عمرش در مناظرات ماوراءالنهر از خود نشان می‌دهد، گویا ظاهراً در اواخر عمرش فی‌الجمله تعدیلی یافته بوده است. صرف نظر از مطالب وصیت‌نامه او که البته در مرض موت و وضعی استثنائی نوشته شده است، برخی از اشعار منسوب بدو<sup>۱۰۵</sup> نشان‌دهندهٔ چنان تعدیل و تغییری است. علی‌رغم دنیاخواهی و فزون‌طلبی و برتری‌جویی و تندخویی که بدو نسبت داده‌اند، با احوال عارفانه بیگانه نبود. گاه در هنگام وعظ حالی بدو دست می‌داد و می‌گریست.<sup>۱۰۶</sup>

فخر رازی از جمله نادر عالمانی بود که با ثروت و حشمت می‌زیست. جز آنچه از عطایای ملوک و امرا بدورسیده بود خود مال و خواستهٔ بسیار داشت. و در قولی قصه‌وار آمده است که بخشی از ثروت او از میراث طبیب ثروتمندی درری بود که دو دختر او را دو پسر فخرالدین به زنی داشتند.<sup>۱۰۷</sup> فخرالدین خود دلبستهٔ جلال و شکوه بود. به شاعرانی که در مدیحه‌سوی و عربی‌قصایدی می‌گفتند صلات گران می‌داد.<sup>۱۰۸</sup> سیصد عالم و طالب در رکابش پیاده می‌رفتند. مجلس درسش شکوه و نظمی خاص داشت، کبار تلامذه نزدیک کرسی استاد می‌نشستند و پس از آنان شاگردان دیگر به حسب مراتبشان جایی می‌گرفتند.<sup>۱۰۹</sup> مجالس خطبه و وعظش جلال و شکوهی ملکانه داشت. شمس‌الدین موصلی یکی از مجالس او را در جامع هرات تصویر کرده است که چگونه او با شکوه و ابهت بر منبری در صدر ایوان نشسته بود و ممالیک و غلامان ترک شمشیر به کف از دو سوی صف کشیده بودند و امیران غوری می‌آمدند و تواضع و ادب می‌نمودند و به اشاره و اجازهٔ فخرالدین در جایی می‌نشستند.<sup>۱۱۰</sup> سلطان العلماء بهاء ولد می‌گوید: «جمع فخر رازی در مسجد جامع هری نمی‌گنجد. همه در شب شمعها گرفته می‌آیند تا جایگاه گیرند. او شیخ الاسلام هری است. و خوارزمشاه یکی از مقربان خود را فرموده است تا هر کجا که باشد و هر کدام ولایت که بیاشد آن کس با کمر زرو کلاه مغرّق بر پایه‌های منبر وی می‌نشیند».<sup>۱۱۱</sup>

فخر رازی با ملوک و امرا آمد و شد و پیوند داشت. علاء‌الملک از رجال دربار خوارزمشاه

دختر فخرالدین را به زنی داشت.<sup>۱۱۳</sup> سلاطین و امراء و اعیان در مجالس وعظ و مناظره از شرکت می کردند. و فخرالدین گاه آنان را نصیحت می گفت و نقد می کرد.<sup>۱۱۴</sup> بسیاری از آثارش را به نام یکی از ملوک و امرا تألیف کرده است. گذشته از خواریزمشاهیان و غوریان که او در قلمروشان می زیست و به نام هر یک از آنان کتابی (یا کتابهایی) نوشته است، با ایوبیان مصر و شام نیز رابطه داشت و کتاب اساس التقدیس را برای الملك العادل سیف الدین ایوبی (۶۱۵-۵۳۸) برادر صلاح الدین ایوبی تألیف کرد و از مشرق به نزد او فرستاد.

گسترش آوازه دانش فخرالدین و نشر آثارش در زمان حیاتش خود از شگفتیهاست پیش از آنکه خود به سمرقند رود (در حدود سال ۵۸۳)، فریدالدین غیلانی کتابهای المباحث المشرقیه والملخص و شرح الاشارات او را در آنجا تدریس می کرد. نه تنها در غور و بامیان و خوارزم و خراسان و عراق عجم که خود فخرالدین آمد و شد داشت شهرتش منتشر بود، بلکه آوازه و آثارش به موصل و شام و مصر نیز رسیده بود.<sup>۱۱۵</sup> در این نشر شهرت و آثار البته جز تلامذه بسیار او<sup>۱۱۶</sup> که نامش را و آثارش را همه جا می پراکندند عامل مؤثر دیگر مجالس بحث و مناظره و وعظ و تذکیر او در بلاد مختلف بود که جماعات و طبقات گوناگون بسیاری را با عظمت علمی او آشنا می کرد و شهرتش را بیشتر منتشر می ساخت.

با همه محبوبیت و مرجعیت و نفوذ کلامی که فخر رازی در طبقات مختلف مردم داشت، جماعات و کسان خاصی نیز با او خلاف و خصومت داشتند. آن همه تشکیکها و آن همه نقد و نقضها که فخرالدین از آراء گذشتگان و معاصران می کرد البته بی پاسخ نماند و برای شخصیت جدلی او دشمنان بسیاری از جماعات مختلف فراهم آورد، هم در زمان حیاتش و هم پس از آن. اختلافات کلامی او با معتزله، چنانکه پیشتر گفتیم، سبب اخراجش از خوارزم شد. قضا را عواملی چند موجب شد که مذهب اشعری غلبه یابد و مذهب اعتزال دیری نپاید و کلاً از صفحه روزگار محو شود. و دیگر در قرون بعد کسی نبود که آن همه اقوال فخرالدین را علیه معتزله نقض کند و جواب گوید. صوفیان نیز که نظرگاهشان در اساس با فخر رازی متفاوت بود و طریق شهودی آنان با روش برهانی متکلمان نمی ساخت. سلطان العلماء بهاء ولد (پدر مولانا، متوفی ۶۲۸) از سر منبر فخرالدین رازی و شاگردانش را مبتدع می خواند<sup>۱۱۷</sup> و خطاب به آنان می گفت: «شما صد هزار دلهای با راحت و شکوفه ها و دولتها را رها کرده اید و در این دو سه تاریکی گریخته اید و چندین معجزات و براهین را مانده اید و به نزد دو سه خیال رفته اید».<sup>۱۱۸</sup> ولی سرسخت ترین دشمنان فخر رازی کرامیه بودند که چه در هرات و چه در شهرهای غور و بامیان او را می آزدند و به جرم فلسفه گرایی محکومش می کردند و سرانجام

نیز به قولی زهر در طعامش کردند. فخرالدین نیز در ردّ اقوال کرامیه و نفی آراء تشبیهی و تجسیمی آنان سخت اهتمام داشت<sup>۱۱۹</sup> و در آثار کلامی خود جای جای به ردّ عقائد آنان پرداخته است.

حنبلیان نیز که همواره با شافعیان اشعری عقیده، سر خصومت داشتند و گروه کوچکی از آنان در هرات می‌زیستند، با فخر رازی دشمنی می‌ورزیدند و از شتم و آزارش کوتاهی نمی‌کردند.<sup>۱۲۰</sup> و او را به سبب تبعیت از فلاسفه، از طریق حقّ و سنت سلف صالح دور می‌دانستند و آزارش را به علت اشتغال بر شبهات معتزله و مبتدعه زیانمند می‌شمردند. نه تنها در زمان حیاتش، بلکه پس از مرگش نیز خلاف و خصومت حنابله با فخرالدین باقی ماند، و برخلاف معتزله و کرامیه که از میان رفتند حنابله و اهل حدیث که مذهبشان همچنان قوام و دوام خود را داشت در آثار خود هر جا مناسبتی پیش می‌آمد از طعن و دقّ بر فخر رازی کوتاهی نمی‌کردند. ابن تیمیه (احمد بن عبدالحلیم، ۶۶۱ - ۷۲۸) از مخالفان تند و افراطی فخر رازی است که در آثارش هر جا مجالی یافته است، از جمله رساله بغیة المرئاد و شرح العقیده الاصفهانیة آراء فخرالدین را در کنار حکما و اشاعره دیگر رد کرده است. حتی از این نیز فراتر رفته است او را تکفیر کرده و از عبده اصنام خوانده است.<sup>۱۲۱</sup>

از سوی دیگر کسی چون شمس الدین شهرزوری (قرن هفتم)، که معتقد به مکتب اشراق است و پیر و متعصب شیخ اشراق، از مخالفان تند فخر رازی است و او را انتقاد می‌کند که از «سرائر حکماء متألهین» چیزی حاصل نکرده است. و بی بهره از حکمت ذوقی، به مانند حکمای مشایی، مباحثی بر قواعدی متزلزل بنیان نهاده است. شهرزوری «عدم تجرد و سلوک» و دوری از «کشف و ذوق» را عیب اصلی فخرالدین می‌شمرد. ولی تعصب او را از این هم فراتر می‌برد و بر خرده گیریهای دیگری کشاند، و فخرالدین را به شکم یارگی و جاه-طلبی نسبت می‌دهد و می‌گوید که او در علوم کتاب نوشته است که معرفت کلی بدانها نداشته است.<sup>۱۲۲</sup>

شگفت اینکه برخی شافعی مذهبان که در عقیده متأثر از آراء ابن تیمیه و اهل حدیث بودند نیز با امام فخر موافقتی نداشتند، و تشکیکات او را و منقولاتش را از آراء معتزله و مبتدعه برای مؤمنان مضرّ می‌شمردند. شمس الدین ذهبی (محمد بن احمد، متوفی ۷۴۸) مورخ و رجالی و محدث بزرگ قرن هشتم در آثار خود از فخر رازی به نیکی یاد نکرده است و تعریضاتی بدو دارد. مثلاً در میزان الاعتدال در شرح حال کوتاهی که از او تحت عنوان «الفخر بن الخطیب» آورده است، اگر چه ذکاء او را و احاطه اش را به عقلیات می‌ستاید، ولی



به او دوسه خرده می‌گیرد: یکی اینکه فخر الدین در حدیث معرفت و توغلی نداشت، و دیگر اینکه تشکیکات او در مسائلی از ارکان دین سبب حیرانی می‌شود، و دیگر اینکه او کتابی در سحر، که اشتغال بدان حرام است، تألیف کرده است به نام *السّر المکتوم*.<sup>۱۲۳</sup> ذهبی در اثر دیگرش *سیر اعلام النبلاء* در ضمن شرح حال فخر رازی گوید: در تألیفات او انحراف از سنت و سحر و جادو هست.<sup>۱۲۴</sup> ذهبی در این موضع گیری خود علیه امام فخر بلاشک تحت تأثیر ابن تیمیّه بوده است. ذهبی و دوستش جمال الدین المیزّی (یوسف بن عبدالرحمن ۶۵۴-۷۴۲) که او نیز شافعی مذهب بود هر دو معاصر ابن تیمیّه بودند و سخنان و نوشته‌های ابن تیمیّه در انتقاد از عقائد و باورهای مردم عصر چندان در آنان مؤثر افتاد که آنان حتی از مذهب اشعری فاصله گرفتند. جمال الدین مزیّی پیوند خود را با صوفیه و اتباع ابن العربی گسست.<sup>۱۲۵</sup> و شمس الدین ذهبی نیز چندان در نزد شافعیان شام به سبب پیروی از آراء ابن تیمیّه مطعون شده بود که وقتی کسانی او را برای ریاست دارالحدیث دمشق نامزد کردند پذیرفته نشد، و در آثارش به انتقاد شدید از فلاسفه و صوفیه و آراءشان پرداخت.<sup>۱۲۶</sup> به هر گونه آراء ذهبی و انتقادات او از فخر رازی را دیگر پیروان اهل حدیث نیز یا تکرار کرده‌اند یا خود انتقاداتی مشابه آنها داشته‌اند. ابن حجر عسقلانی (احمد بن علی، متوفی ۸۵۲) محدث شافعی مذهب در *لسان المیزان* که بر اساس *میزان الاعتدال* است علاوه بر نقل گفته ذهبی اقوال دیگران را نیز آورده است. و گوید بر او خرده گرفته‌اند که در آثارش شبهات شدید مخالفان را آورده ولی در ردّ و نقض آنها کوتاهی کرده است. سراج الدین سرمیاحی مغربی که کتابی در *نقد التفسیر الکبیر* فخر الدین نوشته بوده همین انتقاد را بر تفسیر او وارد کرده و گفته است که او اقوال مخالفان را با تحقیق و تفصیل آورده است و قول اهل حق را به طرز وی واهی.<sup>۱۲۷</sup> به هر گونه، مخالفان فلسفه از میان همه فرق و مذاهب از کرامیه و حنابله و شافعیّه علاوه بر آنکه فلسفه‌گرایی فخر الدین را بر او عیب می‌گرفتند<sup>۱۲۸</sup> انباشتن آثارش را به شبهات فلاسفه خطایی بزرگ می‌شمردند.<sup>۱۲۹</sup>

البته پیروان و معتقدان امام فخر نیز در مقام دفاع و ردّ اقوال مخالفان بوده‌اند: تاج الدین سبکی (متوفی ۷۷۱) که بیش از همه حمیت هم مذهبی با فخر الدین و دیگر شافعیان و اشعریان دارد، آراء ذهبی را تماماً ردّ کرده است.<sup>۱۳۰</sup> خود فخر رازی نیز که در زمان حیاتش ظاهراً از جانب حنابله و کرامیه متهم به فلسفه‌گرایی بوده است در آثارش از خود دفاع کرده و تهمتهای مخالفان را مردود شمرده است. در رساله *اعتقادات فرق المسلمین و المشرکین* در فصل مربوط به احوال و اقوال فلاسفه با اشاره به اینکه برخی از حاسدان و دشمنان در دین او

طعن می‌زنند و او را خارج از مذهب اهل سنت و جماعت می‌شمرند، در دفاع خود می‌گوید: همه می‌دانند که من و اسلاقم جز بر مذهب سنت و جماعت نبوده‌ایم و در یاری و تحکیم آن کوششهای بسیار کرده‌ایم. همه شاگردان من و شاگردان پدرم داعیان و حامیان این مذهب بوده‌اند. و با بدعت و بدعت‌گذاران مبارزه کرده‌اند.<sup>۱۳۱</sup> سبب آن تهمت‌ها و طعن‌ها پیروی از روش فلاسفه بوده است که فخرالدین در دفاع خود می‌گوید: در آغاز اشتغال به تحصیل علم کلام با آثار فلاسفه آشنا شدم و بهری از عمر را در طلب فلسفه گذرانیدم و سپس توفیق خداوندی یار آمد و چندین کتاب که شامل ردّ آراء فلاسفه بود تألیف کردم.<sup>۱۳۲</sup> پس از ذکر برخی از کتب فلسفی - کلامی خود می‌گوید «این کتابها همگی شرح اصول دین است و ابطال شبهات فلاسفه و دیگر مخالفین».<sup>۱۳۳</sup>

و سرانجام در مرحله‌ی اخیر حیاتش آن همه قیل و قالها و بحث و فحشها و مجادلات و مناظرات را بی‌ثمر می‌شمرد و از راه یافتن به مقصود ناتوان می‌یابد و می‌گوید: مذهبهای کلامی و مکتبهای فلسفی را همه آزمودم، ولی در آنها سودی ندیدم که بتواند با آن فوایدی که از قرآن دریافتم برابری کند.<sup>۱۳۴</sup>

## یادداشتها

۱. بر اساس آن حدیث معروف که به هر قرن در عالم اسلام مجددی ظهور می‌کند، فخرالدین رازی را مجدد اسلام در رأس قرن هفتم شمرده‌اند (طبقات الشافعیة الکبری. قاهره، ۱۹۶۵، ج ۱، ص ۲۶؛ آثار البلاد و اخبار العباد زکریا قزوینی، ویسبادن، ۱۸۴۸، اگست، ۱۹۶۷، ج ۱، ص ۲۵۳).
۲. وفیات الاعیان ابن خلکان (بیروت، ۱۹۷۲) ۲۵۲/۴؛ الوافی بالوفیات صفدی (ویسبادن، ۱۹۷۴) ۲۴۸/۴؛ مرآة الجنان یافعی (حیدرآباد دکن، ۱۳۳۹ هـ) ۱۱/۴؛ سیکی، ۸۵/۸.
۳. اشاره طاش کبری زاده (الشقائق النعمانية، بیروت، ۱۹۷۵، ص ۱۰۰) را به اینکه فخر رازی در مصنفانش تصریح کرده است که از اولاد عمر بن الخطاب است منابع دیگر تأیید نمی‌کند. و کلمه «عمریة» در آن بیت از قصیده این عَین شاعر در مدح فخر رازی که می‌گوید:  
 مِنْ دُوْحَةِ فُخْرِيَّةٍ عُمَرِيَّةٍ      طَابَتْ مَفَارِسُ مَجِيْهَا الْمَتَائِلِ  
 (صفدی، ۲۵۳/۴)، البته اشاره است به ضیاءالدین عمر پدر فخرالدین نه به عمر بن الخطاب.
۴. تلخیص مجمع آداب فی معجم الالقاب (بغداد، ۱۹۶۵)، ج ۴، ق ۳، ص ۳۵۷. و البته مقصود از «مکی الاصل» بودن نوطن نیاکان متأخر او در مکه است نه اجداد متقدمش از قبیله قریش در صدر اسلام.
۵. متن عُقُوْدُ الْجُمَانِ هُنُوْز جَابِ نَشَدَهْ است و این فقره را استاد احسان عباس در تعلیقاتش بر وفیات الاعیان، ۳۲۹/۷ از نسخه خطی کتابخانه اسعدافندی (شماره ۲۳۲۳) ۱۰۷/۱ نقل کرده است.
۶. صفدی، ۲۵۳/۴.

۷. این ابوالقاسم سلمان بن ناصر انصاری که برخی نامش را به اشتباه «سلیمان» نوشته‌اند، گذشته از آنکه متکلم و مفسر و فقیه بوده است و کتابی به نام الغنیة در فقه شافعی تألیف کرده و شرحی بر الارشاد امام الحرمین نوشته بوده،

- صوفی زاهدی بوده که از خدمت و صحبت امام ابو القاسم قشیری بهره یافته بوده است و در نظامیه نیشابور تدریس می کرده و بر کتابخانه آنجا نظارت داشته است. شرح حال نسبه مفصل او را عبدالغافر فارسی در کتاب السیاق (چاپ عکسی فرای، ورق ۲۹ ب - ۳۰ آ) آورده است. نیز رک: المنتخب من السیاق (قم، ۱۳۶۲) ص ۷۹۴-۷۹۵، تبیین کذب المفتری ابن عساکر (دمشق، ۱۳۴۷، هـ) ص ۳۰۷؛ سبکی، ۹۶/۷؛ طبقات الشافعیه ملا ابوبکر مصنف (بیروت، ۱۹۷۱) ص ۱۹۹.
۸. عیون الانبیاء فی طبقات الاطباء ابن ابی اصیبه (بیروت، ۱۹۵۷) ۳/۳۷.
۹. سبکی، ۲۴۲/۷. سبکی در چند جا (طبقات، ۲۲/۳، ۱۵۹)، به مناسبت، فقراتی از غایه المرام را نقل کرده است.
۱۰. ابن ابی اصیبه، ۳۷/۳.
۱۱. چهارده رساله به کوشش سید محمد باقر سبزواری (تهران، ۱۳۴۰)، ص ۵۲-۵۳.
۱۲. فخرالدین الرازی و آرائه الکلامیه و الفلسفیه محمد صالح الزرکان (بیروت، ۱۹۶۳)، ص ۱۷.
۱۳. سبکی، ۸۶/۸؛ ابن خلکان، ۲۵۰/۴؛ صفدی، ۲۴۹/۴. نام و نسب کمال سمنانی را اسنوی «کمال الدین ابونصر احمد بن زید» (طبقات الشافعیه بغداد، ۱۹۷۱، ج ۲، ص ۲۵۷) و سبکی احمد بن زرین کم بن عقیل (و به قولی: احمد بن زرین کم) ضبط کرده است (طبقات، ۱۶/۶-۱۷).
۱۴. امام محمد بن یحیی که در فتنه غزها به سال ۵۴۸ شهید شد و خاقانی آن قصائد معروف را در رثایش سرود از شاگردان امام محمد غزالی و استاد نظامیه نیشابور بود (سبکی، ۲۵۰/۷-۲۸؛ ابن خلکان، ۲۲۳/۴-۲۲۴) و کمال سمنانی هم که معبد درس او بوده است باید وابسته به نظامیه نیشابور بوده باشد.
۱۵. سبکی، ۱۷/۶؛ اسنوی، ۵۷/۲.
۱۶. مانند خواندمیر در حبیب السیر (تهران، ۱۳۵۳)، ۳۳۱/۲ (که در آنجا کلمه سمنان هم به اشتباه سجستان شده است) و محمد صالح الزرکان در فخرالدین الرازی و آرائه الکلامیه، ص ۱۹.
۱۷. نزهة الارواح و روضة الافراح شهر زوری (حیدرآباد دکن، ۱۹۷۶)، ۱۴۶/۲؛ سبکی، ۸۶/۴؛ ابن ابی اصیبه، ۳۴/۳؛ ابن خلکان، ۲۵۰/۴.
۱۸. نزهة الارواح، ۱۲۳/۲. و به گفته زکریا قزوینی با او مباحثاتی داشته و آثارش را دیده بوده است (آثار البلاد، ۲۶۴/۱).
۱۹. ابن خلکان در ضمن ذکر اساتید فخرزایی گوید: «ثم اشتغل علی المجد الجبلی و هو احد اصحاب محمد بن یحیی» (وفیات، ۲۵۰/۴) که خطا می نماید و ظاهراً ابن خلکان کمال سمنانی و مجدالدین جبلی را خلط کرده است. کمال سمنانی بود که اهل فقه و اصول بود و شاگرد امام محمد بن یحیی فقیه بود و نامش راهم در جزء شاگردان او و در ضمن فقهاء شافعیه ضبط کرده اند، نه مجدالدین جبلی که اهل حکمت و فلسفه بود. همین اشتباه در کتب متأخرتر که مأخذ شان وفیات الاعیان بوده است، مانند مرآة الجنان و عبرة الیقظان یافعی، ۸/۴ و حبیب السیر، ۳۳۱/۲ نیز تکرار شده است. نام مجدالدین جبلی هم بتصحیف در برخی کتب «جبلی» ضبط شده است و الالب جورج قناتی نیز در مقاله اش درباره فخرزایی (مجموعه مقالات تحقیقی خاورشناسی اهداء به پرفسور هانری ماسه، تهران، ۱۳۴۲، P.3) آن را به همین صورت مصحف الجبلی ضبط کرده و در دائرة المعارف اسلام (ذیل مقاله فخرالدین رازی) نیز در ضبط آن بین جبلی و جبلی مردد بوده است.
۲۰. عیون الانبیاء، ۳۴/۳.
۲۱. دیوان خاقانی شروانی، تصحیح ضیاءالدین سجادی (تهران، ۱۳۳۸)، ص ۱۴۰-۱۴۳ و مقدمه، ص پنجاه.
۲۲. الواقی، ۲۴۹/۴.
۲۳. ابن ابی اصیبه، ۳۴/۳.
۲۴. روضات الجنان و جنات الجنان، (تهران، ۱۳۴۴)، ۴۴۲/۱.

۲۵. لسان المیزان (حیدرآباد دکن، ۱۳۳۱)، ۳۱۷/۵.
۲۶. القاموس المحيط ذیل ماده حمض.
۲۷. در ضمن تفسیر آیه مباحله امام فخر می گوید: درری مردی بود به نام محمود بن حسن حمصی از متکلمان اثناعشریه که می پنداشت که علی پس از محمد (صلعم) از همه انبیا برتر است (التفسیر الکبیر، قاهره، ۱۹۶۲-۱۹۳۴، افسنت، تهران، ج ۸، ص ۸۲).
۲۸. تعلیقات نقض جلال الدین محدث (تهران، ۱۳۵۸)، ۱ / ۵۲۸-۵۳۳؛ ۱۳۸۸-۱۳۸۹.
۲۹. تلخیص مجمع الآداب، ج ۴، ق ۳، ص ۳۵۸.
۳۰. معجم الادباء یا قوت (قاهره، ۱۹۳۸)، ۱۹ / ۱۲۳-۱۲۴.
۳۱. آثار البلاد، ۱ / ۳۴۹.
۳۲. جامع العلوم (کتاب ستینی)، بمبئی، ۱۳۲۳ هـ ق (افسنت، تهران، ۱۳۴۶)، ص ۲.
۳۳. ایضاً ص ۶۲. جنگ تکش با مؤید ایبه سنجری حاکم نیشابور که از سلطان شاه برادر تکش حمایت می کرد در سال ۵۶۸ یا به قول جوینی در ۵۶۹ اتفاق افتاد و به قتل مؤید انجامید (الکامل این الاثیر، ۱۱ / ۳۷۷؛ تاریخ جهانگشای جوینی، ۲ / ۱۹؛ حبیب السیر، ۲ / ۶۳۴). و چند سال بعد تکش پیمان موّت خود را با ترکان قراختایی آسیای مرکزی شکست و با آنان جنگید (حبیب السیر، ۲ / ۶۳۵). و مقصود رازی از «کفار» همین ترکان آسیای مرکزی است که هنوز مسلمان نشده بودند.
۳۴. نزهة الارواح، ۲ / ۱۴۷.
۳۵. تاج التّراجم ابن قطلوبغا (بغداد، ۱۹۶۲) ص ۷۸؛ معجم الادباء، ۱۹ / ۵، ۱۲۶؛ صفدی، ۴ / ۳۴۰.
۳۶. مناقب الامام الشافعی، قاهره ۱۲۷۹، ص ۷۵.
۳۷. آثار البلاد، ۱ / ۲۵۲-۲۵۳.
۳۸. التفسیر الکبیر، ۲ / ۴۷۰؛ سبکی، ۸ / ۸۶؛ صفدی، ۴ / ۲۴۹.
۳۹. التفسیر الکبیر، ۸ / ۸۳-۸۴.
۴۰. تاریخ الحکماء، ص ۲۲۷. و نیز رک: کشف الظنون کتاب چلبی، ۲ / ۱۳۱۲ که می گوید موفق سامری (یعقوب بن غنائم متوفی ۶۸۱) آراء فخر الدین را در این کتاب رد کرده است.
۴۱. مناظرات فخر الدین الرّازی فی بلاد ماوراء النّهر تحقیق فتح الله خلیف (بیروت، ۱۹۶۶، افسنت، تهران، ۱۳۶۴)، ص ۷.
۴۲. در باب آل برهان رک: تعلیقات علامه محمد قزوینی بر لباب الالباب (چاپ اروپا)، ۱ / ۳۳۲-۳۳۶؛ و بر چهارمقاله (چاپ اوقاف گیب)، ص ۱۱۴-۱۲۱.
۴۳. تاریخ الحکماء، ص ۲۹۱.
۴۴. مناظرات، ص ۱۱۰۷. زکریاء قزوینی درباره ملاقات او با رضی الدین حکایتی دارد. آثار البلاد، ۱ / ۲۵۲.
۴۵. مناظرات، ص ۲۴-۲۶.
۴۶. ایضاً، ۱۴-۲۰، ۲۲-۲۴. طبق ضبط همه منابع وفات نورالدین صابونی در ۵۸۰ بوده است (cf. P. Kraus, IC, vol. XII, P. 139) لذا مباحثه فخر الدین با او باید در ماههای پیش از مرگ او در همان سال ۵۸۰، در زمانی که نورالدین صابونی به گفته خودش پیر و ناتوان بوده است (مناظرات، ص ۲۴) اتفاق افتاده باشد.
۴۷. درباره اجتماع کواکب در این سال و پیشگوییهای مربوط بدان رک: مقاله مرحوم استاد مجتبی میبوی در مجله دانشکده ادبیات تهران، ج ۲، ش ۴ (تیر ماه ۱۳۳۴)، ص ۱۶-۵۳.
۴۸. مناظرات، ص ۳۱.
۴۹. ایضاً، ص ۳۲-۳۸.
۵۰. ایضاً، ۳۹-۴۲، ۴۳-۴۷. فخر الدین چنانکه خود می گوید پیش از سفر ماوراء النّهر هم زمانی در طوس در صومعه

- امام غزالی با کسی درباره کتاب المستصفی بحث کرده است (مناظرات، ص ۴۵).
۵۱. ایضاً، ص ۵۹-۶۳، ۵۴-۵۹.
۵۲. رساله اثبات جزو لایتنجری، نسخه کتابخانه مجلس شورای ملی، شماره ۳۹۹۸، ص ۱۰۵.
۵۳. سبکی، ۸/۸۶.
۵۴. طبقات ناصری، منهاج سراج (کابل، ۱۳۴۲)، ۱/۳۶۲.
۵۵. ایضاً، ۱/۳۶۲.
۵۶. الکامل ابن الاثیر، ۱۲/۱۵۴؛ آثار البلاد، ۱/۲۸۸.
۵۷. الکامل، ۱۲/۱۸۱.
۵۸. مقصد الاقبال سلطانیه اصیل الدین هروی (کابل، ۱۳۴۴)، ص ۳۹؛ و نیز رک: غوریان عتیق الله بزواک (کابل، ۱۳۴۵)، ص ۲۰۳-۲۱۲.
۵۹. سبکی، ۸/۸۶.
60. J. H. Kraamers, *Shorter Encyclopaedia of Islam*, P. 519.
۶۱. سبکی، ۴/۲۷۱. هزمان با ابو عثمان صابونی عالم و عارف حنبلی مذهب خواجه عبدالله انصاری (متوفی ۴۸۱) را نیز هم مذهبان او شیخ الاسلام می خواندند. ولی شافعیان به ملاحظه تعصب خواجه عبدالله و مخالفتهاش با شافعیه او را شایسته چنین لقبی نمی دانستند و استعمال این لقب را برای او از جانب حنابله فقط محض منافسه با شافعیان می شمردند (سبکی، ۴/۲۷۲).
۶۲. طبقات ناصری، ۱/۳۶۲-۳۶۳.
۶۳. صفدی، ۴/۲۴۹؛ مرآة الجنان، ۴/۸.
۶۴. الکامل، ۱۲/۱۵۱-۱۵۲؛ المسجد المسبوك الملك الاشرف (بیروت، ۱۹۷۵)، ص ۲۴۹-۲۵۱؛ المختصر فی اخبار البشر ابو الفداء (استانبول، ۱۲۸۶) ۳/۱۱۸؛ البداية والنهاية ابن کثیر (قاهره، ۱۳۵۸)، ۱۳/۱۹-۲۰.
۶۵. مناظرات، ص ۷.
۶۶. ایضاً، ص ۲۱.
۶۷. تفسیر سوره اسراء را در بعد از ظهر سه شنبه ۲۰ محرم ۶۰۱ در غزنین به انجام رسانیده است (التفسیر الکبیر، ۲۱/۷۲) و تفسیر سوره کهف را در سه شنبه ۱۷ صفر ۶۰۲ (ایضاً، ۲۱/۱۷۷).
۶۸. مناظرات، ص ۷.
۶۹. «قضى الله تعالى عليّ بالدخول في ديار الهند مرتين». سوادى از این نامه در مجموعه ای است محفوظ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، به شماره ۱۰۳۵، ورق ۱۵۶ ب- ۱۵۷ آ.
۷۰. سالهای ۵۷۱، ۵۷۴، ۵۷۷، ۵۸۰، ۵۸۲ (دوبار)، ۵۹۲، ۵۹۹، ۶۰۲. برای شرح درباره این جنگها رک: تاریخ سیاسی و نظامی دودمان غوریان، مهدی روشن ضمیر (تهران، ۱۳۵۷)، ص ۱۰۶-۱۳۴.
۷۱. تاریخ جهانگشای جونینی، ۲/۵۸-۵۹؛ طبقات ناصری، ۱/۴۰۳؛ روشن ضمیر، ص ۱۳۲-۱۳۳.
۷۲. الکامل، ۱۲/۲۱۴.
۷۳. مجموعه خطی مذکور در فوق، ورق ۱۵۶ ب.
۷۴. طبقات ناصری، ۱/۳۸۸.
۷۵. البراهین در علم کلام، به کوشش سیدمحمد باقر سبزواری (تهران، ۱۳۴۱)، ۱/۵۳.
۷۶. در التفسیر الکبیر در آخر تفسیر بعض سوره به مرگ فرزندش محمد اشاره کرده است: در آخر سوره یونس که آن را در رجب ۶۰۱ تمام کرده است (التفسیر الکبیر، ج ۱۷، ص ۱۷۶) و آخر سوره هود (ایضاً، ج ۱۸، ص ۸۲) که نیز

- در رجب همان سال به انجام رسیده می‌گوید مرگ فرزند صالحش محمد اتفاق افتاده است. در پایان تفسیر سوره یوسف در چهارشنبه ۷ شعبان ۶۰۱ (ایضاً، ج ۱۸، ص ۲۲۹) و نیز سوره رعد در ۱۸ شعبان ۶۰۱ (ایضاً، ج ۱۹، ص ۷۱) بعد از ذکر مرگ پسرش اشعاری به عربی از خود در مرثیه او نقل کرده است.
۷۷. چهارده رساله، ص ۷۹.
۷۸. شرح اسماء الله الحسنى (لواعب الیبتات شرح اسماء الله تعالی والصفات)، تصحیح طه عبدالرؤف سعد (قاهره، ۱۹۷۶)، اقسمت، تهران، ۱۳۶۴.
۷۹. طبقات ناصری، ۱/۱۲۷، ۳۶۱؛ و نیز رك: الكامل، ۱۲/۲۲۱، ۲۳۳.
۸۰. طبقات ناصری، ۱/۳۰۲.
۸۱. الجامع المختصر، ۹/۳۰۷.
۸۲. قول مؤلف متأخرتر ناصرالدین منشی (قرن ۸) که در شرح حال فخررازی می‌نویسد: «کره بعد اخری به سفارت دارالخلافة موسوم شده» (دره‌الخبار ولعمه الانوار، تهران، ۱۳۱۸، ص ۱۰۶) اگر چه می‌تواند با نوشته طبقات ناصری فی الجمله موافق آید، مع هذا به سبب نبودن مؤیداتی در میان آثار فخرالدین و منابع ما عیالّه تا یافتن قرائن دیگر نمی‌توان به صحت آن به یقین کرد.
۸۳. طاش کبری زاده تاریخ اتمام بخشهای ششگانه کتاب المطالب العالیة را نقل کرده است: فخررازی در پایان بخش اول و دوم نوشته است که آنها را در ربیع الاول ۶۰۵ در جرجانیة خوارزم در کوی ماخومان به انجام رسانیده است (مفتاح السعادة، حیدرآباد دکن، ۱۹۷۷، ص ۴۹۲).
۸۴. ابن ابی اصیبه، ۳/۳۶.
۸۵. سبکی، ۸/۸۶؛ صفدی، ۴/۲۵۸؛ قفطی، ص ۲۹۲؛ مرآة الجنان، ۴/۹ و در ماده تاریخی که برای وفات او (ظاهراً بعدها) سروده‌اند ذکر کشته شدن اوست:
- به سال ششصد و شش کشته شد به شهر هرات  
نماز دیگر اثنین اول شوال  
(تذکره الشعراء دولتشاه سمرقندی، تهران، ۱۳۳۷، ص ۱۵۱).
۸۶. ابن ابی اصیبه، ۳/۳۸-۴۰ و سبکی، ۴/۹۰-۹۲ با اختلافاتی متن وصیت نامه را نقل کرده‌اند. و مرحوم استاد سعید نفیسی در مقاله «زندگی و افکار امام فخررازی» (مجله ایران امروز، ج ۱، ش ۴، سال ۱۳۱۸، ص ۲۳-۲۴) آن را به فارسی ترجمه کرده است.
۸۷. این تاریخ را همه مورخان ضبط کرده‌اند، ولی ابن الساعی (الجامع المختصر، ۹/۷۰۳) وفات امام فخر را در ۱۵ رمضان ۶۰۶ و قفطی (تاریخ الحکماء، ص ۲۹۲) در ماه ذوالحجّه ۶۰۶ نوشته‌اند.
۸۸. ابن ابی اصیبه، ۳/۴۲.
۸۹. خود فخرالدین رازی در وصیت نامه‌اش گفته است: «و احمولونی الی الجبل المصائب لقریة مزداخان و ادفنونی هناك» (صفدی، ۴/۲۵۱؛ و نیز رك: ابن ابی اصیبه، ۳/۴۲). این خلکان نیز مدفن او را همین محل نوشته است. مزداخان آبادی کوچکی بوده است که بعدها نامش به «مقربان» (مایل هروی، ص ۲۶۲، ۲۴۹) یا به «قلعه خانان» (تعلیقات فکری سلجوقی بر رساله مزارات هرات، ص ۴۴) تبدیل شد.
۹۰. روایات الجنات فی اوصاف مدینة هرات اسفزاری، ۱/۸۶؛ جغرافیای حافظ ابرو (تهران، ۱۳۴۹)، ص ۸۲-۸۴؛ و بالاخص رك: رساله خیابان تألیف فکری سلجوقی (کابل، ۱۳۴۳) که گذشته از توصیف جغرافیایی خیابان، آثار تاریخی و مزارات آنجا را نیز شرح داده است.
۹۱. بنا بر توصیف خواندمیر (متوفی ۹۴۲) در خلاصه الاخبار که تألیف آن را در ۹۰۵ به پایان رسانیده است. قول خواندمیر را فکری سلجوقی در کتاب خیابان، ص ۶۷ نقل کرده است.
۹۲. تاریخ الحکماء، ص ۲۹۱؛ تاریخ مختصر الدول، ابن العبری، ص ۲۴۰.

۹۳. مانند *روضات الجنات* اسفزاری، ۳۳۲/۲؛ مقصدالاقبال سلطانیه، ص ۴۰؛ تذکرة الشعراء دولتشاه، ص ۱۵۱؛ حبیب السیر، ۳۳۱/۲. اینکه در اورگنج خوارزم بنامی به نام مقبره فخر رازی شهرت داشته و رضاقلی خان هدایت در سفارتش به خوارزم آن را در تاریخ ذی القعدة ۱۲۶۸ دیده بوده است (سفارتنامه خوارزم، بلاق، ۱۲۹۲ هـ ق، افسر، تهران، ۱۳۵۶، ص ۹۹-۱۰۰) باید از خلط و خطای نام فخر رازی با کسی دیگر حاصل شده باشد.
۹۴. برای تفصیل درباره عمارت مزار و کتیبه‌های آن و مقابر مجاورش رك: خیابان فکری سلجوقی، ص ۶۸-۷۰؛ شرح حال و زندگی و مناظرات امام فخرالدین رازی مایل هروی، ص ۲۵۴-۲۶۳.
۹۵. ابن ابی اصیبه، ۳۴/۳؛ صفدی، ۲۴۹/۴.
۹۶. نوشته‌اند که کتاب الشامل امام الحرمین را تماماً در حفظ داشت (صفدی، ۲۴۹/۴؛ ابن خلکان، ۲۵۰/۴). یاقمی می‌نویسد: علاوه بر الشامل، المستصفی غزالی والمعمد ابوالحسین بصری را نیز در حافظه داشت (مرآة الجنان، ۹/۴).
۹۷. ابن خلکان، ۲۴۹/۴؛ صفدی، ۲۴۹/۴؛ مرآة الجنان، ۸/۴.
۹۸. صفدی، ۲۴۹/۴؛ ابن اصیبه، ۳۴/۳. قسمتی از اشعار عربی او را ابن ابی اصیبه، ۴۳/۳-۴۴ و صفدی، ۲۵۷/۴-۲۵۸ نقل کرده‌اند. دو قطعه‌ای را که در رثای پسرش محمد سروده است در التفسیر الکبیر، ۱۸، ۷۱، ۲۲۹ آورده است. اشعار فارسی او که بیشتر رباعی است در برخی از تذکرة‌های فارسی گرد آمده است (رك: فرهنگ سخنوران خیامپور، ص ۳۲۳). مرحوم سعید نفیسی از منابع مختلف دوازده رباعی و قطعه فارسی گرد آورده بود (مجله ایران امروز، ج ۱، ش ۵ و ۶، ص ۲۴) که البته انتساب برخی از آنها به فخر رازی مسلم نیست.
۹۹. از جمله رفتار اوست با فریدالدین غیلانی که فخر رازی به خانه او به سمرقند رفت. و فریدالدین در آمدن درنگ و تأخیر کرد. و فخرالدین این ترك ادب را بر او نبخشود (مناظرات، ص ۵۹).
۱۰۰. از جمله: مناظرات، ص ۲۱، ۷، ۲۶.
۱۰۱. ایضاً، ص ۱۴-۱۵.
۱۰۲. ایضاً، ص ۳۴.
۱۰۳. شهرزوری می‌گوید فخر رازی تندخوی بود و محصلانی را که در نزد او بحث می‌کردند می‌آزرد (نزهة الارواح، ۱۶۸/۲) خوانساری نیز سخنی مشابه همین آورده است و می‌افزاید: هر که را با او مباحثه می‌کرد ناسزای گفت و می‌آزرد و به سبب تفریبش به خوارزمشاه کسی را یارای مناظره با او نبود (۱). گاه حتی با سلطان محمد خوارزمشاه نیز بدرشتی سخن می‌گفت (روضات الجنات، تهران، ۱۳۹۲ هـ ق، ج ۸، ص ۴۵).
۱۰۴. مناظرات، ص ۳۵-۳۸، ۳۹-۴۰، ۴۳-۴۷.
۱۰۵. مانند شعر معروف:
- نهاية اقدم العقول عقلاً واكثر سعی العالمين ضلالاً  
ولم نستفيد من بحتنا طول عمرنا سوى أن جمعنا فيه قيل و قالوا...
- (ابن ابی اصیبه، ۴۲/۳-۴۳؛ صفدی، ۲۵۷/۴). نقل کرده‌اند که یکی از یاران فخر رازی روزی او را اندوهگین و گریان یافت و سبب پرسید. گفت: دیری بود که در باب مسأله‌ای باوری داشتم و آن باور را درست می‌پنداشتم و جز آن را خطای من نگاشتم تا آنکه یکی از محصلان خطای مرا به من نشان داد. دیدم که دیر زمانی بر عقیده‌ای باطل بوده‌ام. از کجا که در دیگر علوم نیز حال من بر این صفت نباشد (نزهة الارواح، ۱/۴۸).
۱۰۶. سبکی، ۸۶/۴.
۱۰۷. صفدی، ۲۴۹/۴؛ ابن خلکان، ۲۵۰/۴؛ مرآة الجنان، ۹/۴؛ لسان المیزان، ۴۲۷/۴.
۱۰۸. ابن عثین شاعر دمشقی (۵۴۹-۹۳۰) (برای شرح حالش رك: ابن خلکان، ۱۴/۵-۱۸) قصادی به عربی در مدح او گفته است که گذشته از دیوانش برخی از آنها در الوافی صفدی، ۲۵۲/۴-۲۵۴ نقل شده است. ابن

- عنین گفته است که فخر رازی در حدود ۳۰۰۰۰ دینار صلہ بدو داده بوده است (ایضاً، ۲۵۴/۴). از جمله قصائد فارسی در مدح فخر الدین یکی قصیده‌ای است که محمدین بدیع نسوی گفته است و در لباب‌الالباب، ۲۴۰/۱-۲۴۱ نقل شده است.
۱۰۹. ابن ابی اصیبعه، ۳/۳۴؛ صفدی، ۴/۲۴۸؛ و نیز قفطی، ص ۲۹۲.
۱۱۰. ابن ابی اصیبعه، ۳/۳۵-۳۴.
۱۱۱. ایضاً، ۳/۳۵.
۱۱۲. معارف بهاء ولد (تهران، ۱۳۵۲)، ۱/۲۴۴.
۱۱۳. ابن ابی اصیبعه، ۳/۳۹.
۱۱۴. معروف است که روزی فخر الدین به هنگام وعظ به شهاب الدین غوری که در مجلسش بود خطاب کرد و گفت: «یا سلطان العالم! لاسطانک یتقی و لاتلیس الرّازی یتقی و انّ مرّدنا الی اللّٰه» (سبکی، ۶۰/۸).
۱۱۵. سبکی در شرح حال ابن یونس موصلی (۵۵۱-۶۳۹) می نویسد وقتی کتب فخر رازی به موصل رسید، کسی از فضلا جز ابن یونس آنها را بدرستی نمی فهمید (طبقات، ۸/۳۷۹).
۱۱۶. معروفترین تلامذه فخر رازی که خود از کبار علماء و اساتید علوم عقلی در عصر خود بوده‌اند عبارتند از اثیرالدین ابهری (مفضل بن عمر، متوفی ۶۶۳)، قطب الدین مصری (ابراہیم بن علی، متوفی ۶۱۸)، ابوالعباس خوئی (احمدبن خلیل، ص ۵۸۳-۶۳۷)، شمس‌الدین خسروشاهی (عبدالحمیدبن عیسی، ص ۵۸۰-۶۵۲)، زین الدین کشی (عبدالرحمن بن محمد)، قطب الدین اهری (عبدالقادر بن حمزه، متوفی ۶۵۷)، زکی بن حسن بیلقانی (متوفی ۶۷۶).
۱۱۷. مناقب‌العارفين افلاکی (آنقره، ۱۹۵۹)، ۱/۱۱۱.
۱۱۸. معارف بهاء ولد ۱/۸۲.
۱۱۹. ابن کبیر پس از ذکر شورش کرامیة فیروز کوه علیه فخر رازی در سال ۵۹۵ می نویسد: «قلهنذا أشرب قلب الرّازی بغض الكرامیة و صار یلهج بهم فی کلامه فی کل موطن و مکان» (البدایة و النّهایة، ۱۳/۲۰).
۱۲۰. رکن: روایتی که درباره شتم و لهن حنابله بدو نقل شده است. صفدی، ۴/۲۵۰؛ سبکی، ۴/۸۹.
۱۲۱. محمد صالح الزّرکان، ص ۳۸ به نقل از مجموعه الرسائل الکبری، ۱/۱۶۶.
۱۲۲. نزهة‌الارواح، ص ۱۴۴ - ۱۴۸.
۱۲۳. میزان الاعتدال فی نقدالرجال (قاهره، ۱۹۶۳)، ۳/۳۴۰.
۱۲۴. سیر اعلام النبلاء (بیروت، ۱۹۸۴)، ۲۱/۵۰۱.
۱۲۵. تهذیب‌الکمال جمال‌الدین المرزی (بیروت، ۱۹۸۳)، ۱/۱۸-۲۱.
۱۲۶. سیر اعلام النبلاء، مقدمه، ۱/۳۵-۴۰.
۱۲۷. لسان‌المیزان، ۴/۴۲۷-۴۲۸.
۱۲۸. ابن جبیر جهانگرد می گوید: چون به ری رسیدم، پسر خطیب ری را دیدم که از سنت روی بر تافته بود و به کتب ابن سینا و ارسطو پرداخته بود (صفدی، ۴/۲۵۱).
۱۲۹. صفدی، ۴/۲۵۲.
۱۳۰. طبقات الشافعیة الکبری، ۴/۸۸ - ۸۹.
۱۳۱. اعتقادات فرق المسلمین و المشرکین (قاهره، ۱۹۳۸)، ص ۹۲-۹۳.
۱۳۲. ایضاً، ص ۹۱.
۱۳۳. ایضاً، ص ۹۲.
۱۳۴. ابن ابی اصیبعه، ۳/۴۱؛ سبکی، ۴/۹۱.